

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فیش منبر

رقیه بنت الحسین (علیها السلام)

ایتا و سروش @fishemenbar

سایت طلبه یار = <http://www.talabeyar.ir>

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

پس از انتقال اهل بیت (علیهم السلام) به شام، ایشان را در جایگاهی بس خراب جای دادند که موجب اذیت های فراوان به ایشان گردید). عموم محدثان و مورخان این مکان را مکانی توصیف کرده اند که موجب ایجاد تغییر در پوست بدن ایشان گردید). برخی از این سخنان را مرور می کنیم:

۱. شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ به سندش از فاطمه بنت علی (رحمه الله) نقل می کند:

«ثم انّ یزید (لعنه الله) أمر بنساء الحسین علیه السلام، فحبسن مع علی بن الحسین علیهما السلام فی محبس لا یکنّهم من حرّ و لا قرّ، حتی تقشرت وجوههم؛ [۱] یزید دستور داد تا زنان کاروان حسینی را به همراه علی بن الحسین در زندانی جای دادند که آنان را از گرما و سرما حفظ نمی کرد، تا آن جا که پوست صورت ایشان دگرگون شد.

۲. (قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳) پس از نقل گریه نمایی و دروغین یزید می نویسد:

«و قیل إنّ ذلک بعد أن أجلسهنّ فی منزل لا یکنّهنّ من برد و لا حرّ، فأقاموا شهراً و نصف، حتی اقشرت وجوههنّ من حرّ الشّمس، ثمّ أطلقهنّ؛ [۲] گفته شده است: این کار یزید (گریه نمایی او) پس از آنی بود که ایشان را در منزلی جای داد که

آنان را از سرما و گرما محافظت نمی نمود و آنان یک ماه و نیم در این وضع به سر بردند، تا آن که پوست صورت ایشان از حرارت خورشید کنده شد، و پس از آن، ایشان را آزاد کرد.

۳. (ابن نما حلی (متوفای ۶۴۵) می نگارد:

«و اسکن فی مساکن لا تقیهنّ من حرّ و لا برد، حتّی تقشّرت الجلود، و سال الصّدید»؛ [۳] و آنان را در جاهایی قرار دادند که ایشان را از گرما و سرما نگاه نمی داشت، تا آن گاه که پوست ها کنده شد و خون جراحات بدن سرازیر گشت.

۴. (سید ابن طاووس (متوفای ۶۶۴) می نویسد:

«ثمّ أمر (یزید) بهمّ إلی منزل لا یکنّهم من حرّ و لا برد، فأقاموا فیه حتّی تقشّرت وجوههم»؛ [۴] زید دستور داد تا آنان را در منزلی جای دادند که ایشان را از گرما و سرما محافظت نمی نمود، و آنان در آن جای گرفتند، تا آن که صورتشان پوست انداخت.

همین مضمون را سید محمد بن ابی طالب نیز آورده است [۵]. از برخی روایات استفاده می شود که آن مکان به قدری خراب و ویران بود که حتی خطر زیر آوار ماندن اهل بیت (علیهم السلام) را نیز به همراه داشت. (صاحب «بصائر الدّرجات» به سندش از محمد بن علی الحلّبی از امام صادق (ع) نقل می کند که وقتی امام زین العابدین (ع) و همراهان را در آن خانه جای دادند، بعضی از ایشان گفتند: ما را در این مکان جای دادند تا بر ما خراب شود و ما کشته شویم [۶].

ابن شهر اشوب نیز همین مضمون را آورده است [۷]. طبری به سندش از یحیی بن عمران الحلبي از امام صادق (ع) چنین روایت می کند:

«أتى بعلى بن الحسين عليهما السلام إلى يزيد بن معاوية و من معه من النساء أسرى، فجعلوهم فى بيت، و وكلوا بهم قوماً من العجم لا يفهمون العربية، فقال بعض لبعض: إنما جعلنا فى هذا البيت ليهدم علينا، فيقتلنا فيه، فقال على بن الحسين عليه السلام للحرس بالرطانة [۸]: أتدرون ما يقول هؤلاء النساء؟ يقلن كيت و كيت، فقال الحرس: قد قالوا إنكم تخرجون غداً و تقتلون! فقال على بن الحسين عليه السلام: كلا، يابى الله ذلك، ثم أقبل عليهم يعلمهم بلسانهم؛ [۹] على بن الحسين (ع) و زنان همراه را در حالت اسیری به نزد یزید آوردند و آنان را در خانه ای قرار دادند و عده ای از عجم (رومیان) را که آشنایی با زبان عربی نداشتند، به نگهبانی ایشان گماشتند). برخی از اسیران اهل بیت رو به برخی دیگر نموده و گفتند: ما را در چنین خانه ای جای دادند که بر سر ما خراب گردد و ما در زیر آوار آن کشته شویم). حضرت علی بن الحسین (ع) رو به نگهبانان نمود و با زبان رومی از ایشان پرسید: آیا می دانید که این زنان چه می گویند؟ (و حضرت سخن آن بانوان را برای نگهبانان نقل باز گفت)، نگهبانان گفتند: به ما گفته اند که شما را فردا از این جا بیرون آورده و خواهند کشت! حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: نه هرگز چنین نخواهد شد و خداوند نخواهد گذاشت که چنین کنند). آن گاه رو به ایشان نموده و با زبان خودشان ایشان را تعلیم داد).

از مجموع آنچه گفته شد، چند مطلب قابل توجه است:

۱. (یزید به قصد وارد آوردن فشار روحی و جسمی، اهل بیت (علیهم السلام) را در جایی بسیار نامناسب که ایشان را از گرمای روز و سرمای شب محافظت نمی کرد، قرار داد و اثر گرما بر بدن مطهر ایشان نمایان گردید؛ به گونه ای که پوست چهره ایشان دگرگون و خشک گردید و کنده شد). آنان در این مکان تحت نظر بودند و نگهبانان، آنان را زیر نظر داشتند). با این وصف، سخن شیخ صدوق (رحمه الله) که از آن مکان به عنوان «محبس» و زندان یاد کرده، قابل فهم است.

۲. (یزید قصد کشتن حضرت امام سجاد (ع) و چه بسا دیگر اسیران را داشت؛ همان گونه که از این روایت و دیگر روایات فهمیده می شود، ولی تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی، به دلیل نقش حضرت امام زین العابدین (ع) و حضرت زینب (رحمه الله) و دیگر اسیران اهل بیت (علیهم السلام) مانع از اجرای آن گردید). همه این امور تحت عنوان اراده الهی قرار می گیرد، تا حجت خداوند محفوظ بماند و سلسله حجج الهی استمرار یابد.

۳. (حضرت امام زین العابدین (ع) با آن که در شرایطی بس دشوار به سر می برد، از فرصت استفاده می کند و به تعلیم و آموزش نگهبانان رومی به زبان خودشان می کند تا از حقایق دین و واقعیت امور آگاه شوند).

رقیه بنت الحسین (رحمه الله)

یکی از مباحث پیچیده تاریخ شیعه، شناسایی دختری به نام «رقیه بنت الحسین (رحمه الله)» است). قدیمی ترین منبع قابل دسترسی در این زمینه، دو کتاب ذیل است:

اول: کتاب «لباب الأسناب» اثر ابن فندق که شرح کتاب و مؤلف آن در ادامه خواهد آمد؛

دوم: کتاب «کامل بهائی» اثر شیخ عمادالدین حسن بن علی بن محمد بن علی طبری آملی است). او که از معاصران خواجه نصیر طوسی است، کتاب را بنا به دستور وزیر بهاءالدین محمد، فرزند وزیر شمس الدین جوینی

صاحب دیوان و حاکم اصفهان در دولت هلاکوخان نگاشته و از این رو به «کامل بهائی» شهرت یافته است). نام دیگر این کتاب «کامل السقیفه» می باشد). این کتاب در دو جلد و در مدت دوازده سال نگارش یافته و تاریخ پایان تألیف آن سال ۶۷۵ هجری است). مؤلف این کتاب، آثار دیگری چون «مناقب الطاهرین»، «معارف الحقائق» و «أربعین البهائی» از خود به یادگار نهاده است [۱۰] که از مجموع این آثار به روشنی می توان دریافت که وی دانشمندی شیعی و تاریخ نگاری استوار و غیرتمند است.

عمادالدین طبری نیز ماجرا را به نقل از کتاب «الحاویة» [۱۱] «نقل می کند که متأسفانه امروز اثری از این کتاب در دست نیست.

او می نویسد:

در حاویه آمد که زنان خاندان نبوت در حالت اسیری، حال مردان که در کربلا شهید شده بودند را بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند، و هر کودکی را وعده ها می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته و بازمی آید؛ تا ایشان را به خانه

یزید آوردند). دخترکی بود چهار ساله؛ شبی از خواب بیدار شد و گفت: پدر من حسین کجاست؟! این ساعت او را به خواب دیدم، سخت پریشان. (زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست). یزید خفته بود؛ از خواب بیدار شد و حال تفحص کرد). خبر بردند که حال چنین است). آن لعین در حال گفت که بروند و سر پدر او را بیاورند و در کنار او نهند. (ملاعین سر بیاورده و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند). پرسید: این چیست؟ ملاعین گفت: سر پدر توست). آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد [۱۲].

از نقل طبری استفاده می شود که امام حسین (ع) دختری چهار ساله داشته که در فراق پدر، در شام پرپر گردید، ولی نامی از او به میان نیامده است. (تاریخ نگاران پس از او نیز این جریان جان گداز را با اختلافی اندک، و برخی اضافات که به زبان حال می نماید، در کتاب های خود آورده اند؛ از جمله:

-ملا حسین کاشفی سبزواری (متوفای ۹۱۰ ق) در کتاب «روضه الشهداء» [۱۳] »
به نقل از کتاب «کنز الغرائب»؛

-شیخ فخرالدین طریحی نجفی (متوفای ۱۰۸۵ ق) در کتاب

«المنتخب»؛ [۱۴]

-سید محمدعلی شاه عبدالعظیمی (متوفای ۱۳۳۴ ق) در کتاب «الإيقاد»؛ [۱۵]

-شیخ محمد هاشم بن محمد علی خراسانی (متوفای ۱۳۵۲ ق) در کتاب «منتخب التواریخ»؛ [۱۶]

-شیخ عباس قمی (متوفای ۱۳۵۹ ق) در کتاب «نفس المهموم» [۱۷] و «منتهی الآمال»؛ [۱۸]

-شیخ محمد مهدی حائری مازندرانی در کتاب «معالی السبطين» [۱۹] و

در این میان، برخی از ایشان نام «رقیه» را نیز ذکر نموده اند. شیخ محمد هاشم خراسانی در ضمن شمارش بانوان اسیر شده می گوید:

التاسعه: آن دختری است که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده، و شاید اسم شریفش «رقیه» بوده، و از صبایای خود حضرت سیدالشهداء (ع) بوده؛ چون مزاری که در خرابه شام است منسوب است به این مخدره، و معروف است به مزار «ست رقیه» [۲۰] و

پنج سؤال اساسی و پاسخ آنها در این بحث پنج سؤال مطرح است:

۱. امام حسین (ع) چند دختر داشته است؟

۲. آیا امام حسین (ع) دختری به نام «رقیه» داشته است؟ در کدام کتاب معتبر قدیمی به این نام تصریح شده است؟

۳. آیا امام حسین (ع) نام «رقیه» را بر زبان جاری ساخته است؟

۴. چند «رقیه» در کربلا بوده و احتمالات مسئله کدام است؟

۵. آیا غیر از نقل و روایت، سند دیگری نیز در دست است؟

۱. حضرت امام حسین (ع) چند دختر داشته است؟

سه قول در این مسئله وجود دارد:

(الف) دو دختر: شیخ مفید تنها دو دختر برای ایشان نام می برد: «فاطمه» و «سکینه» [۲۱] «عده ای نیز پیروی ایشان را نموده و همین را گفته اند؛ [۲۲] ولی ایشان شیوه خاصی در تاریخ نگاری دارد که بر اهل فن پوشیده نیست.

(ب) سه دختر: در برخی کتاب ها سخن از وجود سه دختر برای آن حضرت است. طبری امامی می نویسد: «و له من البنات: زینب، و سکینه و فاطمة» [۲۳] «و ابن شهر آشوب، [۲۴] خصیبی، [۲۵] ابن خشاب [۲۶] و شیخ محمد الصبان [۲۷] نیز چون او سخن گفته اند.

(ج) چهار دختر: شیخ کمال الدین محمد بن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲) در کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» به وجود چهار دختر برای آن حضرت تصریح نموده و حتی بر آن ادعای شهرت نیز کرده است و می نویسد:

كان له - أی للحسین علیه السلام - من الأولاد ذکور و إناث عشرة: ستة ذکور، و أربع إناث، فالذکور: علی الأكبر، علی الأوسط و هو سید العابدین . . . و علی الأصغر، و محمد، و عبدالله، و جعفر، فأما علی الأكبر فإنه قاتل بین یدی أبيه حتی

قتل شهیداً، و أمّا علی الأصغر جاءه سهم و هو طفل فقتله. و قيل: إنَّ عبدالله أيضاً قتل مع أبيه شهيداً، و أمّا البنات: فزینب، و سکینه، و فاطمة. هذا هو المشهور، و قيل: بل كان له أربع بنين و بنتان، و الأوّل أشهر [۲۸].

یعنی آن حضرت ده فرزند پسر و دختر داشتند که شش تن از ایشان پسر و چهار تن دختر بودند. پسران عبارت بودند از: علی اکبر و علی اوسط که همان سیدالعابدین (ع) است و علی اصغر و محمد و عبدالله و جعفر. علی اکبر در برابر چشم پدر به جنگ رفت تا به شهادت رسید؛ علی اصغر نیز در حالی که کودکی خردسال بود تیری به او اصابت نمود و شهید شد... و گفته شده است که عبدالله نیز با پدرش به شهادت رسید. اما دختران عبارت بودند از: زینب و سکینه و فاطمه، و این قول مشهور است، و گفته شده که آن حضرت چهار پسر و دو دختر داشته اند، ولی قول اول مشهورتر است.

ابن صباغ مالکی نیز می نویسد:

قال الشيخ كمال الدين بن طلحة: كان للحسين عليه السلام من الأولاد ذكوراً و اناثاً عشرة، ستة ذكور و أربع اناث، فالذکور علی الأكبر، و علی الأوسط و هو زین العابدین، و علی الأصغر، و محمد، و عبد الله، و جعفر... و أمّا البنات فزینب و سکینه و فاطمة، هذا قول مشهور [۲۹].

یعنی شیخ کمال الدین بن طلحه می گوید: حضرت حسین (ع) ده فرزند پسر و دختر داشتند که شش تن از ایشان پسر و چهار تن دختر بودند. پسران: علی اکبر،

علی اوسط (زین العابدین)، علی اصغر، محمد، عبدالله و جعفر... و دختران: زینب، سکینه و فاطمه بوده اند، و این قول مشهور است.

علامه اربلی نیز سخنی چون او آورده است [۳۰].

بنا بر این قول که ادعای شهرت بر آن شده و عده ای از بزرگان تاریخ، چون علامه اربلی در «کشف الغمّة»، و ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمّة» نیز آن را نقل کرده و رد نموده اند، آن حضرت چهار دختر داشتند که تنها به نام سه تن از ایشان تصریح شده و نام چهارمین دختر مجهول مانده است.

۲. آیا امام حسین (ع) دختری به نام «رقیه» داشتند؟

در کدام کتاب معتبر قدیمی به این نام تصریح شده است؟

به یقین، تتبع ناقص تاریخی کارگر نیست و چه بسا که برخی ادعا کنند ما نام رقیه را به عنوان دختر امام حسین (ع) نیافتیم؛ ولی باز مجالی برای انکار و تردید و شبهه فراکنی برایشان نیست؛ چون همان گونه که در پاسخ سؤال اول گفته شد، وقتی حصر دختران در دو نفر شکسته شد و بنا بر قولی که ادعای شهرت بر آن شده، آن حضرت چهار دختر داشتند که به نام های سه تن از ایشان: زینب، سکینه و فاطمه تصریح شده است، احتمال آن می رود که چهارمین دختر آن حضرت، همین دختری باشد که نزد مردم به نام «رقیه» معروف شده است.

خوشبختانه به مصدري مهم در علم انساب دست یافتیم که به وجود دختری از امام حسین (ع) به نام رقیه تصریح می کند. بنابراین اگر کسی اصرار کند که برای ما

تصریح به نام ایشان در کتب تاریخی یا انساب مهم است، در پاسخ می‌گوییم: در برخی از کتاب‌های مهم و معتبر انساب، به نام ایشان تصریح شده است. ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم بن زید بیهقی، معروف به «ابن فندق» (۴۹۳ - ۵۶۵) کتاب ارزشمندی در انساب به نام «لباب الأنساب والألقاب والأعقاب» دارد که کتابخانه مرحوم آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی (رحمه الله) آن را بازنشر کرده است. مولی عبدالله افندی او را از اجله مشایخ ابن شهر آشوب و از بزرگان اصحاب ما معرفی کرده است. ^۱محدث نوری او را از مشایخ اجازه دانسته و از او به عنوان عالم متبحر و فاضل متکلم جلیل یاد کرده است. ^۲مرحوم آیت‌الله سید محسن امین او را یکی از مشایخ شیعه معرفی می‌کند و از اجله مشایخ ابن شهر آشوب می‌داند. [\[۳۱\]](#)مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی از او با عنوان «امام بیهقی» یاد کرده است. [\[۳۲\]](#)مرحوم آیت‌الله نجفی مرعشی که خود در علم انساب متخصص و صاحب اثر بود، بر این کتاب تقریظ و مقدمه مفصلی در حدود ۱۵۰ صفحه نگاشته و کتاب و مؤلف آن را بسیار ستوده است و از او به عنوان علامه، مدرس، خطیب، قاضی، موالی اهل بیت و امامی یاد می‌کند.

پس از دانستن اوصاف ابن فندق و آگاهی از قدمت و پیشینه کتاب مهم او، اکنون می‌توانیم بگوییم شخصیتی با این عظمت، از رقیه بنت الحسین (ع) یاد کرده است. او در کتاب ارزشمند «لباب الأنساب» درباره سادات حسینی می‌نویسد:

أما الحسينية فهم من أولاد الحسين بن علي عليهما السلام، ولم يبق من اولاده الا زين العابدين عليه السلام، وفاطمة، وسكينة، ورقية، فأولاد الحسين عليه السلام من قبل الأب هم من صلب زين العابدين عليه السلام [٣٣]

يعني سادات حسيني از فرزندان حسين بن علي (ع) هستند و از فرزندان او کسی جز زين العابدين (ع) و فاطمه و سکينه و رقيه باقی نماند؛ پس فرزندان حسين (ع) از طرف پدر، از نسل زين العابدين هستند. با اين تصريح، اشکال نام نبردن از ايشان در کتب تاريخی و انساب حل می شود.

٣. آیا امام حسين (ع) نام رقيه را بر زبان جاری ساخته است؟

بنا بر قول سيد بن طاوس (رحمه الله)، حضرت سيدالشهدا (ع) نام رقيه را به هنگام وداع بر زبان جاری ساخته و فرموده اند:

«يا أختاه يا أمّ كلثوم، و أنت يا زينب، و أنت يا رقيه، و أنت يا فاطمه، و أنت يا رباب، أنظرن إذا أنا قُتلت فلا تشقن علي جيباً، و لا تخمشن علي وجهاً، و لا تقلن علي هجراً»؛ [٣٤] خواهرم ای ام کلثوم! و تو ای زينب، و تو ای رقيه، و تو ای فاطمه، و تو ای رباب! وقتی که من کشته گردم، مبادا که گريبان چاک کنيد و صورت خود را بخرائيد و سخنانی ناروا بر زبان جاری سازيد.

مقصود احتمالی امام از رقيه، در پاسخ سؤال بعد آشکار می گردد.

٤. چند «رقيه» در کربلا بوده و احتمالات مسئله کدام است؟

در پاسخ به این پرسش، چهار احتمال وجود دارد:

۱. رقیه بنت علی بن ابی طالب: درباره رقیه، دختر حضرت امیر مؤمنان علی (ع) دو نقل وجود دارد:

الف) این که در کودکی از دنیا رفته است. سبط ابن جوزی به نقل از ابن اسحاق نقل می کند که آن حضرت از فاطمه پسری به نام محسن داشت که در خردسالی از دنیا می رود و لیث اضافه می کند که دختری نیز از آن حضرت به نام رقیه در خردسالی از دنیا می رود [۳۵].

این سخن پذیرفته شده نیست؛ زیرا حضرت امیر مؤمنان (ع) فرزندی به نام رقیه از حضرت فاطمه نداشته؛ مگر آن که از مادری دیگر بوده باشد.

بنا بر صحت این نقل، او در کربلا حضور نداشته و قاعدتاً باید در مدینه دفن شده باشد و از احتمال بحث خارج است؛ چون در فاصله میان زمان شهادت امیر مؤمنان (ع) تا حادثه کربلا، او دیگر نمی توانسته کودکی خردسال باشد.

ب) ایشان همسر حضرت مسلم بن عقیل می باشد. بنا بر نقل مسعودی، ایشان خواهر «عمر الأُطرف» و هر دوی ایشان فرزندان همزاد حضرت امیر مؤمنان علی (ع) بوده و مادرشان «صهباء تغلیبه» بوده است [۳۶]. شیخ مفید مادرشان را امّ حبیب، بنت ربیعہ معرفی کرده است [۳۷]. رقیه بعدها به همسری مسلم بن عقیل درمی آید و فرزند او عبدالله بن مسلم بن عقیل در کربلا به فیض شهادت می رسد. تاریخ نگاران و محدثانی چون ابن قتیبہ [۳۸]، ابن حبان [۳۹]، قاضی نعمان [۴۰]

، ابوفرّج اصفهانی [۴۱]، طبری (به نقل از ابی مخنف) [۴۲]، خلیفه بن خیاط [۴۳] و ابن اثیر [۴۴] و دیگران تصریح می کنند که مادر عبدالله بن مسلم بن عقیل، رقیه بنت علی بن ابی طالب (ع) بوده است.

گرچه نمی دانیم ایشان در کربلا حضور داشته یا نه، ولی قرائنی بر حضور ایشان وجود دارد؛ از جمله فرستاده شدن همسر ایشان، حضرت مسلم به کوفه و حضور فرزندان دختر و پسر مسلم در کاروان حضرت سیدالشهداء (ع). قاعدتاً باید در چنین ظرف زمانی و چنین احوالی، ایشان نیز در رکاب برادر و در کاروان حسینی حاضر باشد و احتمال می رود که مخاطب امام حسین (ع) در فرمایش خود به هنگام وداع، ایشان بوده باشد و این معنا از لحن سخن امام استفاده می شود؛ چون سخن امام به گونه ای نیست که با طفلی کوچک گفته شود. برخی از متبعین نام رقیه بنت علی را در شمار «مخدرات اسیر شده» ذکر کرده اند [۴۵].

ولی کسی نمی تواند بگوید رقیه ای که در شام مدفون است، هموست؛ چون بر فرض حضور ایشان در کربلا دلیلی بر وفات ایشان در شام نیست؛ بلکه دلیل بر خلاف آن نیز اقامه شده است. یاقوت حموی، [۴۶] شبراوی [۴۷] و دیگران [۴۸] آورده اند که رقیه بنت علی در مصر به خاک سپرده شده است. پس مدفن ایشان در مصر یا مدینه است، نه در شام، و آنچه در شام روی داده، درباره کودکی از خاندان علوی است، نه شخص بزرگ سالی چون رقیه بنت علی.

۲. رقیه الصغری بنت علی بن ابی طالب: شیخ مفید و طبرسی و ابن بطریق و اربلی، ایشان را در شمار فرزندان آن حضرت آورده اند و نام مادرشان را ذکر نکرده

اند [۴۹]. ابن شهر آشوب نام مادر وی را «ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفیه» ذکر کرده [۵۰] و برخی وی را همسر مسلم بن عقیل معرفی کرده اند [۵۱]. عمده مطالبی که درباره خواهرشان بیان شد، در مورد ایشان هم صادق است و نمی توان مزار شام را به ایشان نسبت داد.

۳. رقیه بنت الحسن بن علی بن ابی طالب: شیخ مفید ایشان را در شمار فرزندان حضرت امام حسن مجتبی (ع) ذکر کرده [۵۲] و گفته شده که بعدها به ازدواج پسر عموی خود عبیدالله بن العباس بن علی بن ابی طالب (ع) درآمده است [۵۳]. بنا بر نقلی دیگر، ایشان به ازدواج عمرو بن منذر بن زبیر بن عوام درآمد [۵۴]. بنا بر این ایشان نیز از گردونه احتمالات مسئله خارج است، چون سخن از فرزندى خردسال است.

۴. رقیه بنت الحسین بن ابی طالب: با ردّ احتمالات پیشین، این احتمال قوت می گیرد که مقصود از رقیه مدفون در شام، همان چهارمین دختر حضرت سیدالشهدا (ع) باشد که برخی به نام ایشان تصریح نکرده اند و ابن فندق ایشان را به همین نام معرفی کرده است.

۵. آیا غیر از نقل و روایت، سند دیگری نیز در دست است؟

یک واقعه مهم تاریخی در حدود سال ۱۲۸۰ قمری روی داده که دانشمندان شیعه و سنی از آن یاد کرده اند. وقتی این «روایت» را در کنار آن «روایت» قرار دهیم، به نتیجه می رسیم.

عالم متتبع و جلیل القدر مرحوم محمد هاشم خراسانی (رحمه الله) (متوفای ۱۳۵۲ق) جریان را این گونه نقل می کند:

عالم جلیل شیخ محمد علی شامی که از جمله علما و محصلین نجف اشرف است، به حقیر فرمود: که جد امی بلا واسطه من جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می شود به سید مرتضی علم الهدی و سنّ شریفش علاوه بر نود بود و بسیار شریف و محترم بود، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند. شبی دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقیه بنت الحسین (ع) را که فرمود: «به پدرت بگو به والی بگوید آب افتاده میان قبر و لحد من، و بدن من در اذیت است [۵۵]؛ بگو بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند.» دخترش خواب را به سید عرض کرد، اما سید از ترس حضرات اهل تسنن به خواب اثری مترتب ننمود. شب دوم دختر وسطی سید همین خواب را دید و به پدر گفت؛ ترتیب اثری نداد. شب سوم دختر صغری سید همین خواب را دید و به پدر گفت؛ ایضاً ترتیب اثری نداد. شب چهارم خود سید مخدره رقیه را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند که چرا والی را خبردار نکردی؟! سید بیدار شد. صبح رفت نزد والی شام و خوابش را به والی شام نقل کرد. والی امر کرد علما و صلحای شام از سنّی و شیعه برونند و غسل کنند و لباس های نظیف در بر کنند و به دست هر کس که قفل درب حرم مقدسه باز شد، همان کس برود و قبر مقدسه او را نبش کند و جسد مطهره را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کند. بزرگان و صلحای از شیعه و سنّی در کمال آداب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند؛ اما قفل به دست هیچ یک باز نشد، مگر به دست مرحوم سید. بعد که مشرف میان حرم شدند، معول (تیشه) هیچ یک به زمین اثر نکرد،

مگر معول سید ابراهیم. بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند؛ دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد و کفن آن مخدره مکرّمه صحیح و سالم است؛ لکن آب زیادی میان لحد جمع شده؛ پس سید بدن شریف مخدره را از میان لحد بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می کرد تا آن که لحد مخدره را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می شد، سید بدن آن مخدره را بر بالای شیء نظیفی می گذاشت و بعد از فراغ باز برمی داشت و بر زانو می نهاد، تا آن که از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند. سید بدن مخدره را دفن کرد و از معجزه این مخدره در این سه روز، سید نه محتاج به غذا شد و نه محتاج به تجدید وضو. بعد که خواست مخدره را دفن کند، سید دعا کرد خداوند پسری به او مرحمت نماید. دعای سید مستجاب شد و در آن سنّ پیری خداوند به او پسری مرحمت فرمود مسمی به سید مصطفی. بعد والی تفصیل را به سلطان عبدالحمید نوشت؛ او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد شریف ام کلثوم و سکینه را به او واگذار نمود و فعلا هم آقای حاجی سید عباس، پسر آقا سید مصطفی، پسر آقا سید ابراهیم سابق الذکر متصدی این اماکن شریفه است؛
انتهی. گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد بوده [۵۶].

از تأمل در این ماجرا روشن می گردد که صاحب این قبر، کودکی خردسال بوده؛ چون مرحوم سید ابراهیم آل مرتضی او را بر زانوی خود نگه می داشته است . علاوه بر این، مرحوم شیخ مهدی مازندرانی نیز جریان را به نحو مختصر به نقل از بعضی از صالحین ذکر نموده و می افزاید که سید، ایشان را دختری خردسال یافت

که به حد بلوغ نرسیده و آثار ضرب تازیانه همچنان بر بدن او باقی و نمایان بود [۵۷].

قدیمی ترین مصدری که این جریان مهم تاریخی را نقل کرده، کتاب «نور الأبصار» اثر سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی شافعی [۵۸] است. او از علمای الازهر مصر واز مؤلفان مشهور است. تاریخ پایان نگارش کتاب «نور الأبصار» او به سال ۱۲۹۰ هجری قمری است که حدود ده سال پس از وقوع این جریان است. او می نویسد:

هذا و قد أخبرني بعض أهل الشّوام أنّ للسّيدة رقيه بنت الإمام علي كرم الله وجهه ضريحاً بدمشق الشّام، و أنّ جدران قبرها كانت قد تعيبت، فأرادوا إخراجها منه لتجديده، فلم يتجاسر أحد أن ينزله من الهيبة، فحضر شخص من أهل البيت يدعى السّيد بن مرتضى، فنزل في قبرها، و وضع عليها ثوباً لفّها فيه و أخرجها، فإذا هي بنت صغيرة دون البلوغ، و قد ذكرت ذلك لبعض الأفاضل فحدّثني به ناقلاً عن أشياخه [۵۹].

برخی از اهل شام به من خبر دادند که برای سیده رقیه، بنت علی در دمشق شام ضریحی است که دیوار قبر آن آسیب دید. خواستند که بدن را از قبر خارج سازند تا قبر را بازسازی و تعمیر کنند، ولی از هیبت مقام هیچ کس این جرأت را به خود نداد که به داخل قبر رود. پس کسی از سادات اهل بیت، معروف به سید ابن مرتضی حاضر شد. او داخل قبر شد و بر روی بدن وی پارچه ای انداخت و از قبر بیرون آورد. او را دختری خردسال یافت که به حد بلوغ نرسیده بود....

از این نقل دانسته می شود که این خبر نه تنها نزد عموم اهل شام (که غالب ایشان از اهل سنت هستند) معروف بود، بلکه در همان زمان، خبرش به مصر هم رسیده بود که شبلیجی شافعی آن را در کتاب خود آورده است. البته ما احتمال نسبت این قبر را به رقیه بنت علی را نپذیرفتیم؛ چه رقیه کبری باشد و چه صغری؛ ولی آنچه شاهد کلام ماست، وقوع اصل قضیه و ثبت در کتب است و از جمله شواهد ما مطلبی است که خود شبلیجی نیز آورده است و آن این است که ایشان دختری خردسال بوده و به حد بلوغ نرسیده بود.

البته احتمال دیگری هم داده می شود که به اعتبار جدّ آن بزرگوار، ایشان را به علی (ع) نسبت داده باشند؛ همان گونه که چندین نواده امام رضا (ع) را «ابن الرضا» می خواندند و این گونه امور در تاریخ کم نیست.

از دیگر مؤیدات این واقعه تاریخی جریانی است که فقیه بزرگ مرحوم آیت الله سید میرزا هادی خراسانی بجستانی (متوفای ۱۳۶۸ق) در کتاب «معجزات» آورده است؛ ایشان می نویسد:

شبّی در پشت بام خوابیده بودیم؛ ماری پیدا شد و دست یکی از خویشان ما را نیش زد. او مدّتی محلّ گزیدگی را مداوا می کرد، ولی خوب نمی شد، تا این که روزی جوانی به نام سید عبدالأمیر نزد ما آمد. دست مار گزیده را به او نشان دادیم؛ دستی بر آن کشید و همان روز دست او خوب شد. از او پرسیدیم: این کرامت از کجا به شما رسیده است؟ در پاسخ گفت: جدّ ما سید ابراهیم در شام، وقتی آب به قبر حضرت رقیه علیها السلام افتاد، بدن مطهّر آن حضرت را روی

دست نگه داشت، تا تعمیر قبر پایان یابد، و به سبب همین عمل، این کرامت به سید ابراهیم و فرزندان او داده شد، و من یکی از نوه های او هستم، و این کرامت در مورد شفای مارگزیده از آثار و برکات حضرت رقیه علیها السلام است که به ما رسیده است [۶۰].

این جانب نیز در دمشق جریان آب گرفتگی قبر مطهر و قضایای بعدی آن را از زبان برخی از نوادگان مرحوم سید ابراهیم آل مرتضی (که نسب وی با چند واسطه به ایشان می رسید) شنیدم. علاوه بر این، در سفری تبلیغی که در روستای مزرعه، در حوالی حمص سوریه بودم، عده ای از چهره های سرشناس شیعه دمشق به همراه آقای سید عبدالله نظام برای سرکشی از این منطقه شیعه نشین آمده بودند. این جانب جریان را جویا شدم؛ در پاسخ گفتند که این واقعه به قدری مسلم است که نزد اهل سنت شام، بیش از شیعه مطرح و ثابت است! و همه آن را می دانند و نقل کرده اند.

افزون بر این، شهرت موجود هم علم آور است و کافی؛ آن هم در سرزمینی که داعی برای حفظ این مسائل نبود. استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله العظمی حاج میرزا جواد تبریزی اعلی الله مقامه الشریف بر این نکته تکیه فرموده است. ایشان که دلی سوخته و آکنده از عشق به خاندان عصمت و طهارت داشت، به هنگام بیماری به زیارت مرقد شریف حضرت رقیه در شام شتافت و در آن جا سخنانی پیرامون آن حضرت به زبان عربی ایراد نمود که ترجمه آن چنین است:

«یادگیری احکام شرعی و فراگیری مسائل فقهی، از برترین کارهاست. شما می دانید که در رابطه با ثبوت موضوعات خارجی، حدودی وجود دارد و در همه و یا بیشتر آنها باید بینه اقامه گردد؛ ولی در پاره ای از امور، مجرد شهرت کافی است و نیازی به اقامه بینه یا چیز دیگری ندارد؛ مثل آن که کسی زمینی را بخرد و پس از آن به وی گفته شود که این زمین، وقف بوده است. از امام (ع) حکم این مسئله را پرسیدند، حضرت فرمود: اگر بین مردم مشهور باشد که این زمین وقف است، خرید آن جایز نیست و آن را پس بده، و از این قبیل است حدود منی و مشعر، (که با شهرت ثابت می شود). مقابر نیز چنین هستند. ممکن است کسی دویست سال پیش در جایی دفن شده باشد و الآن کسی نباشد که خود محل دفن وی را در این مکان دیده باشد، ولی بین مردم مشهور باشد که در این مکان دفن شده است. این شهرت کافی است. از این گونه است مقام و مزار حضرت رقیه بنت الحسین (رحمه الله) که از اول مشهور بوده است. گویا حضرت امام حسین (ع) نشانی را از خود در شام به یادگار نهاده است تا در آینده کسانی پیدا نشوند که به انکار اسارت خاندان طهارت و حوادث آن پردازند. این دختر خردسال گواه بزرگی است بر این که در کاروان اسیران کربلا حتی دختران خردسال نیز بوده اند. ما ملتزم به این هستیم که بر دفن رقیه بنت الحسین (رحمه الله) در این مکان، شهرت قائم است و این که در این مکان جان سپرده است. ما به زیارتش شتافتیم و باید احترام او را پاس داشت....

بقعه مطهر

شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) همواره نسبت به ساخت و بازسازی مراقد مطهر ایشان علاقه نشان می دهند؛ از جمله بنای بقعه مطهر حضرت رقیه (رحمه الله) نیز مورد توجه بوده است. عبد الوهّاب بن احمد شافعی مصری شعرانی (متوفای ۹۷۳ق) این جمله را بر سردر بقعه مطهر دیده و نقل کرده است:

«هذا البيت بقعة شرفت بآل النبي و بنت الحسين الشهيد رقية [۶۱]»

برخی از صاحب منصبان سابق سیاسی ایران نیز در این امر سهیم بوده اند؛ از جمله میرزا علی اصغر خان اتابک، نخست وزیر ایران در دوره قاجار که در سال ۱۳۲۳ قمری اقدام به بازسازی این مکان مطهر نمود. مرحوم آیت الله سید محسن امین عاملی این عمل اتابک را به نظم درآورده که این ابیات را مرحوم میرزا احمد رضا شیرازی کتابت نموده و بر درب حرم مطهر دیده می شد:

تمسک بالولاء لآل طه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسئولان نظام جمهوری اسلامی، با کمک مردم نیکوکار و علاقه مند به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و همکاری دولت عربی سوریه، توجه کامل به آن مکان مقدس نمودند و بحمدالله علاوه بر توسعه، بازسازی کامل انجام گرفته و از جهت فنی و معماری و هنری، کاری شایسته صورت گرفته که نتایج آن از این قرار است:

۱. تغییر مسیر آبی که از کنار حرم می گذشت؛

۲. توسعه مجموعه ساختمان حرم فعلی که حدود ۴۵۰۰ متر مربع است، ۶۰۰ متر مربع آن را فضای باز و بقیه را زیربنا تشکیل می دهد. در قسمت جنوبی ساختمان، مسجدی به وسعت ۸۰۰ متر مربع به شکل مستطیل (۴۰ در ۲۰) ساخته شده و وسعت حرم و رواق هایش حدود ۲۶۰۰ متر مربع شده است؛ [۶۲]

۳. نصب ضریح نقره ای و طلاکوب بزرگ و بسیار زیبا و ارزشمند که در اصفهان ساخته شده و در سال ۱۳۱۴ هجری قمری به همت زائران ایرانی و شیفتگان آن حضرت، و به کوشش دولت جمهوری اسلامی ایران، به دمشق برده شد و بر روی ضریح کوچک قدیمی قرار داده شد.

شیخ نبیل حلباوی، امام جماعت حرم مطهر برای تقدیر و تشکر از نظام و مردم شهیدپرور ایران اشعاری را سرود که در بخشی از آن می گوید:

فی کربلاء غَرَسْتُمْ دماءکم و هذه ایران غَرَسَ و ثمر قاد الخمینی علی نهجکم قوماً
هُم أَتْقى و أَوْفى و أَبْر و فی بقاع الأرض أحيوا ذکرکم فهو لهم قلب و سمع و بصر
[۶۳]

و امروز این مکان، به عنوان سمبل مبارزه با ظلم و ستم، و پیروزی حق بر باطل شناخته می شود. سالیانی است که برنامه های فرهنگی و دینی از قبیل اقامه مجالس عزاداری و سخنرانی، نماز جمعه و جماعت، در این مکان مقدس برپا شده و دروس دانشگاه دینی نیز در سالن های آن تدریس می شود. امیدواریم با نابودی تروریست های وهابی مسلک، امنیت به کشور سوریه بازگردد تا باز خیل عظیم زائران به زیارت مزار آن بزرگوار بشتابند.

[١] شيخ صدوق، الامالى، ص ٢٣١، مجلس ٢٤٣ / ٣١؛ محمدباقر مجلسى، بحار الانوار، ج ١٤، ص ٤٥.

[٢] قاضى نعمان، شرح الأخبار ٣: ٢٦٩.

[٣] ابن نما حلى، مثير الأحزان: ١٠٢.

[٤] سيد بن طاووس، اللهوف: ٢١٩.

[٥] سيد محمد بن ابوطالب، تسلية المجالس ٢: ٣٩٦.

[٦] سعد بن عبدالله اشعري، بصائر الدرجات: ٣٣٨؛ بحار الأنوار ٢٥ / ٤٥: ١٧٧.

[٧] ابن شهر آشوب، المناقب ٤: ١٤٥.

[٨] الرطانة عند أهل المدينة: الرومية). بصائر الدرجات: ٣٣٨.

[٩] ابن جرير طبرى، دلائل الامامة: ١٢٥ / ٢٠٤.

[١٠] آقا بزرگ تهرانى، الذريعة ١٧: ٢٥٢ و ٢٥٥.

[١١] اين كتاب اثر قاسم بن محمد بن احمد مأمونى از علمای اهل سنت است). ر. ك: محدث قمى، الفوائد الرضوية:

١١٢.

[١٢] كامل بهائى ٢: ١٧٩.

[١٣] ملاحسين واعظ كاشفى، روضة الشهداء: ٤٨٤.

[١٤] المنتخب ١: ١٣٦ (مجلس ٧، باب ٢).

[١٥] الإيقاد: ١٧٩.

[١٦] منتخب التواريخ: ٢٩٩.

[١٧] نفس المهموم: ٤١٦ از كامل بهائى.

[١٨] منتهى الآمال ٢: ١٠٠٢.

[١٩] معالى السبطين ٢: ١٧٠.

[٢٠] منتخب التواريخ: ٢٩٩.

[٢١] شيخ مفيد، الارشاد ١٣٥: ٢؛ على بن عيسى اربلى، كشف الغمة ٢: ٢٤٩؛ بحار الأنوار ٤٥: ٣٢٨؛ عوالم ١٧: ٦٣٧.

[٢٢] ر. ك: فضل بن حسن طبرسى، تاج المواليد (چاپ شده در المجموعه النفيسه): ٣٤؛ و كشف الغمه ٢/ ٢١٤ به نقل از حافظ عبدالعزيز بن الأخضر جنابدى (متوفى ١١٦١)، بحار الأنوار ٣٣١: ٤٥.

[٢٣] دلائل الإمامة: ١٨١.

[٢٤] المناقب ٧٧: ٤.

[٢٥] حسين بن حمدان حزينى، الهداية الكبرى ٢/ ٧٠٤ (تحقيق شيخ شوقى حداد).

[٢٦] كشف الغمة ٢: ٣٩.

[٢٧] صبان مصرى، اسعاف الراغبين (چاپ شده به همراه نور الأبصار): ١٩٥؛ قاضى نورالله شوشترى، احقاق الحق ١١: ٤٥١.

[٢٨] كمال الدين محمد شافعى، مناقب الرسول فى مناقب آل الرسول ٢: ٦٩.

[٢٩] ميرزا عبدالله اصفهانى، رياض العلماء ٦/ ٤٤٨.

[٣٠] خاتمه مستدرک الوسائل ٣/ ٩٩.

[٣١] سيد محسن امين عاملى، اعيان الشيعة ٨/ ٢٤٣.

[٣٢] الذريعه ٢٦/ ٤٣.

[٣٣] بيهقى، لباب الأنساب ج ١، ص ٣٥٥.

[٣٤] اللهوف على قتلى الطفوف: ١٤١؛ سليمان بن ابراهيم قندوزى، ينابيع الموده: ٣٤٦؛ قاضى نورالله شوشترى، احقاق الحق ١١: ٦٣٣.

[٣٥] سبط ابن جوزى، تذكرة الخواص: ٣٢٢.

[٣٦] مسعودى، مروج الذهب ٢: ٩٢؛ المعارف: ٢١٠.

[٣٧] الإرشاد ١ / ٣٥٤؛ فضل بن حسن طبرسى، اعلام الورى ١ / ٣٩٥؛ العمدة: ٣٠.

[٣٨] المعارف: ٢٠٤ و ٢١٠.

[٣٩] كتاب التّقاء ٢ / ٣١١.

[٤٠] شرح الأخبار ٣ / ١٩٥.

[٤١] ابوالفرج اصفهانى، مقاتل الطالبين: ٩٨.

[٤٢] تاريخ الطبرى ٤ / ٣٥٩.

[٤٣] تاريخ خليفة بن خياط: ١٤٥.

[٤٤] ابن اثير، الكامل فى التاريخ ٤ / ٩٣.

[٤٥] محمد هاشم خراسانى، منتخب التواريخ: ٢٩٨.

[٤٦] ياقوت حموى، معجم البلدان، ٨ / ٧٧.

[٤٧] الإتحاف بحبّ الأشراف: ٩٥.

[٤٨] ر. ك: عبدالرحمن بن حسن جبرتى، عجائب الآثار ١ / ٤٩٢ و ١٠٩ / ٢؛ جمال الدين تغرى، النجوم الزاهرة ١٥ /

٣٤٨؛ اعيان الشّعبة ٧ / ٣٤.

[٤٩] الارشاد ١ / ٣٥٥؛ اعلام الورى ١ / ٣٩٧؛ العمدة: ٣٠؛ كشف الغمة ١ / ٤٤.

[٥٠] المناقب ٣ / ٣٠٤؛ بحار الأنوار ٤٢ / ٩١.

[٥١] على بن محمد علوى، المجدى فى الأنساب: ١٨.

[٥٢] الإرشاد ٢ / ٢٠.

[۵۳] ابونصر بخاری، سر السلسله العلویة: ۹۰.

[۵۴] المجدی فی الأنساب: ۲۰.

[۵۵] در سفری که این جانب در سال ۱۳۶۴ هجری شمسی به سوریه داشتم و حرم مطهر در بازسازی مجدد قرار گرفته بود، عبور نهر آبی را در نزدیک قبر مطهر مشاهده کردم که از سمت شرق حجره مطهر می گذشت). گفته می شود که این نهر در همان سال، تغییر مسیر داده شد.

[۵۶] منتخب التواریخ: ۳۸۸.

[۵۷] علامه حائری مازندرانی، معالی السبطين ۲ / ۱۷۱.

[۵۸] درباره او گفته اند: «مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجی، فاضل، من أهل شبلنجه من قرى مصر قرب بنها العسل). تعلم بالأزهر، و أقام فی جواره). من آثاره: فتح المنان بتفسیر غریب جمل القرآن، نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبى المختار، و مختصر عجائب الآثار). رک: الأعلام ۷: ۳۳۴؛ معجم المؤلفین ۱۳: ۵۳

[۵۹] نور الأبصار: ۱۶۰.

[۶۰] ر. ک: معجزات: ۹.

[۶۱] ر. ک: عبدالوهاب بن احمد شافعی، کتاب المنن، باب ۱۰.

أعیان الشیعة ۷ / ۳۴؛ محمد حسین حسینی جلالی، مزارات أهل البيت و تاریخها: ۲۲۵.

[۶۲] سید احمد فهری، مراقد اهل بیت در شام: ۴۷-۴۸؛ مهدی پیشوایی، شام سرزمین خاطره ها: ۱۱۱؛ محمد محمدی اشتهااردی، سرگذشت جانسوز حضرت رقیه: ۵۶.

[۶۳] ر. ک: عامر الحلو، السیدة رقیة علیها السلام: ۷۷.